

سعی می‌کنم اونیل را دوست داشته باشم

اریک بنتلی Eric Bentley

ترجمه: همایون ثوراحمر

خوب است که ما اونیل را دوست داشته باشیم. او نمایشنامه‌نویس برجسته آمریکایی است. لعنت بر او؛ لعنت بر همه؛ و لعنت بر همه، یک مسئولیت است. وسوسه‌آمیز است که همه را لعنت کنیم و از اونیل، استثنایی پدید آوریم. او از همه جهات استثنایی است. او به شهرت گریزا و زودگذر کمتر از شهرت پایا و ماندگار و سزاوار توجه دارد. وقتی در برادوی (Broadway) کامیاب بود، هرگز در کام آن فرو نرفت. دیگران تکبر و غرور دارند؛ اونیل عزت نفس دارد. نه خوی جر و بحث و چانه زدن با استادان نمایش، در اتاقهای هتل منهن. او دل و جرئت داشت که به مسافرت برود و یا دل و جرئت که از همه‌جا دورماند. اونیل پیوسته از علاقه ترقی یک نویسنده برای تداوم و رشدی که می‌باید آرام از درون رخ دهد، برخوردار بوده است. در تئاتری که عمدتاً بی‌خردان و شیادان را به خود جلب می‌کند، نمونه‌ای از شوخ‌طبعی و مزاح دوستی و افتخار بوده است. در ۱۹۴۶ به مقام اشرافیت دست یافت، عکسش روی جلد مجله «تایم» نقش بست. مطبوعات

ملت‌گرا با این نمایشنامه‌نویس برجسته و ملی‌مصابحه کردند. بخت و اقبال با او بود که پرت و پلا بگوید و از این رو دوستش داشته باشند. بله بخت و اقبال با او بود که با روحیه خوش‌بینی حرف بزند و کارشناسانه نقش وطن‌دوستی را ایفا کند. اما اونیل گفت: «من بر این دیدمان و نگرش تأکید می‌کنم که ممالک متحده، به جای آنکه موفق‌ترین کشور در جهان باشد، بزرگ‌ترین

شکست خوردگان است ... چراکه بیش از دیگر کشورها از همه‌چیز بهره‌مند گشته است و برکاتی به آن داده‌اند. پنداشت و تدبیر اصلی آن این است که بازی جاودانه‌اش نیز می‌باید روحتان را با چیزی خارج از آن تصاحب کند...»
هنری لوس (Henry Luce) صاحب امتیاز و سردبیر نشریه‌ای در آمریکا خیلی چیزهای خوب دیگری غیر از روح خود مالک است. «زندگی» را





نیستند و حتی از این بابت انتظار دارند که به آنان تبریک بگویند که نمی‌خواهند افکارشان را تغییر دهند. در زیر باران دیگراندیشی، به عقاید آدمی، شک می‌کنند و از پشیمانی یک گناهکار در برابر خداوند، شادمان نمی‌شوند اما من خود می‌بایستی از نوشتن چیزی دربارهٔ اونیل، و تمجید از او لذت ببرم و خوشحال بشوم.

در این جهت می‌توانم ادعا بکنم که به عنوان یک کارگردان حرف می‌زنم نه همانند یک منتقد و گاه از اینکه چنین می‌کنم، تسکین و آرامش می‌یابم. انتقاد کاری بس الهی است. انتقاد مبارزه‌طلبی و چالشی از دستور و فرمان است: «داوری مکن، تا درباره‌ات داوری نکنند.» اگر انتقاد غیر انسانی و یا مادون شأن آدمی باشد و آن را برای خوشایند و ناخشنودی کسی، رها کنیم، تفسیر ستیزه‌جویی متناوب، به شمار خواهد آمد.

منتقد و کارگردان، هر دو از اشتباهاتی که می‌کنند، آگاهی دارند، اما کار منتقد آن است که این کجرویها را خاطر نشان کند و کار کارگردان آن است که این اشتباهات را مستور بدارد و ارزش یک نمایش را قویاً به ظهور رساند.

کار درستی نیست که کارگردان نمایشنامه‌ای را با اشتباهاتش ببیزد و آن را به اجرا درآورد. کارگردان نمی‌تواند بی‌آنکه ذوق و سلیقه و قضاوت خود را در نظر بگیرد مفسری کارآزموده باشد و عزت‌نفس خود را محفوظ بدارد. از این رو من و هیرشفلد فکر کردیم که بهترین اثر اونیل یعنی «یخ‌فروش می‌آید» را عرضه بداریم.

تئو اوتو (Teo Otto) برنامه‌ریزمان با این کار موافقت کرد. داستان اصلی در نمایشنامه «یخ‌فروش می‌آید» با دلهره یا ساسپنس (suspense) درمی‌آمیزد، اما ما این دستمایه را نادیده گرفتیم. می‌توان بسیاری از حرفهای لاری (Larry) را در این نمایشنامه حذف کرد، چراکه او پیوسته بدبینی را به تماشاگر القا می‌کند و در وهله نخست، درک آن مشکل خواهد بود. حرفهای هوگو (Hugo) را نیز می‌توان از نمایشنامه حذف کرد. آخر سخنرانیهای هر دو طولانی و پر زرق و برق و متظاهرانه است.

دربارهٔ یوجین اونیل Eugene o'neill

اونیل نمایشنامه‌نویس نامدار آمریکایی در ۱۸۸۸ در نیویورک پای به عرصه وجود نهاد و با پدرش جیمز اونیل، که به حرفه بازیگری می‌پرداخت، به تمام نقاط آمریکا سفر کرد، و با تئاتر آمریکا آشنا گشت.

پس آنگاه به مدرسه شبانه‌روزی کاتولیک رفت و در پایان وارد دانشگاه پرینستون (Princeton) شد و تحصیلاتش را به اتمام رسانید (۱۹۱۶).

پس از نیویورک، سفری به هندوراس (Honduras) کرد (۱۹۰۹) اما در آنجا، مبتلا

می‌شود. قهرمان یا شخصیت اصلی نمایشنامه «یخ‌فروش می‌آید» محصولی از هوسبر (Hoosier نام خودمانی ایندیانا Indiana) پارسی و تقواست و مطالعه‌ای عمیق‌تر از نمایشنامه «مرگ فروشنده» اثر آرتور میلر که منجر به مرگ او می‌شود.

از این رو، خوب است که اونیل را دوست بداریم، چراکه مجله هنری لوس دوستش ندارد، بدین معنا که او با هر چه که آنان برایش پای می‌فشارند، مخالفت می‌ورزد.

پاییز گذشته، وقتی از من دعوت کردند تا در شب اول نمایش «یخ‌فروش می‌آید» را به زبان آلمانی با همکاری کورت هیرشفلد (Kurt Herschfeld) کارگردانی کنم، عملاً و واقعاً دریافتم که می‌باید اونیل را دوست داشته باشم. چون به یاد آوردم که «جوزف وود کوچ» و لایونل ترلینگ منتقدان آمریکایی او را در پیشگفتار کتابهای خود ستوده‌اند و مشورت‌هایی و شوق دو منتقد سختگیر نیویورکی، چون استارک یانگ و جورج جین ناتان و دیگران را برانگیخته است. حتی خود نیز انگیزه‌ای فردی و شخصی داشتم تا دلیلی خالصانه در کارگردانی نمایش «یخ‌فروش می‌آید» داشته باشم. نقدهای به چاپ رسیده خودم دربارهٔ اونیل پیوسته در نظر خوانندگانم، نمادی از یک ستیزه‌جویی بی‌توجیه، فرح‌بخش و یا ناهنجار بوده است. اکنون، استدلال غلطی است که منتقدان درام سخت به عقاید خودشان اتکا و دلبستگی دارند؛ در واقع، قابل انطاف

چونان «زمان» در تملک خود دارد، و در گذشته روزنامه‌ای را انتشار می‌داد که در آن از فقدان الهام‌بخشی که می‌باید در یک نمایشنامه‌نویس ملی‌گرای بروز کند، شکایت داشت.

در نمایشنامه «یخ‌فروش می‌آید» نه شاهزادگانی نقش آفرین‌اند و نه قهرمانانی، فقط در آن، خانه به دوشان، گدایان سرگردان و می‌گساران، بازی خود را عرضه می‌دارند، که به آن اسنایسم دموکراتیک democratic snobbism می‌گویند.

مجله «تایم» اونیل را یکی از بزرگ‌ترین باتقوایان می‌داند: توانایی او را در نوشتن اشکال گونه‌گون زندگی آمریکایی می‌ستاید.

اونیل همانند سه تن از نمایشنامه‌نویسان بزرگ ایرلندی، هست و نیست خود را آن‌چنان عمیقاً متعلق به کشورش می‌داند که اشتباهات آن را در دل خود جای می‌دهد، و اگرچه در واقع می‌خواست که نمایشنامه‌هایش، جهانی باشند، همگی در وطن آغاز می‌شوند، و مشخصاً انتقادی از زندگی آمریکایی، به شمار آمده‌اند.

نمایشنامه مارکو میلیون (marco millions) فقط از مطالعات انتقادی او پرده برمی‌دارد. نمونه‌هایی از زندگی آمریکایی در نمایشنامه «آه، بیابان!» که از رفیع‌ترین آثار اوست، عریان می‌شوند و در نمایشنامه «هوس زیر درختان نارون» نمونه‌هایی از این دست در نیو انگلند هماگین است. در نمایشنامه «الکترا، سوگوار می‌شود» اورستیا (oresteia) در تاریخ آمریکا، با جنگ داخلی چون جنگ تروا (Trjan) هم‌پا

به نام دریانورد سالخورده (The Ancient Mariner) به نمایش سمبولیک صورتک (Symbolic Masks) روی آورد و با تنظیم و کارگردانی خود آن را به صحنه برد.

عناصر رمانتیک و شاعرانه در نهاد اونیل مو به مو و به تفصیل در نمایشنامه‌هایش، ظهور پیدا می‌کند، در اثری به نام چشمه (The Fountain) (۱۹۲۵) متجلی می‌شوند و بر زندگی و روح، تأثیر می‌گذارند و زیبایی به ابدیت سر می‌کشد.

نمایشنامه بعدی اونیل، خدای بزرگ براون (The Great God Brown) (۱۹۲۶) سمبولیسم (نمادپردازی)، و ابهام یک ایده‌آلیست (آرمان‌گرایی) شرک را به گونه‌ی یک تراژدی طعنه‌آمیز در ماتریالیسم (ماده‌گرایی) مدرن عرضه می‌دارد.

نمایشنامه‌های لازاروس خندید (Lazarus Laughed) (۱۹۲۷) و مارکو چلوتر (Marco Millions) (۱۹۲۸) به گونه‌ی احساسی شاعرانه و بارنگ و لعابی عجیب و شگفت‌انگیز، بر تملک و موازین مادی عصر حاضر، یورش می‌آورد.

اونیل، که پیوسته در فرم و قالب نمایشنامه‌هایش، آزمایشگر است، در نمایش اینترلود عجیب (Strange Interlude) (۱۹۲۸)، برنده‌ی جایزه پولیتزر، می‌کوشد تکنیکی دراماتیک خلق کند و روش «جریان خودآگاهی» (Stream-of-consciousness) را در یک نمایشنامه تراژیک ۹ پرده‌ای که نشانگر امیال سرخورده است، به

و ستم‌دیده را با قلم مسخار خود به رشته تحریر درآورد.

در زمستان بعد، نخستین نمایشنامه خود را (۱۹۱۴-۱۹۱۳) با نام تار عنکبوت (The web)، با چند نمایشنامه تک پرده‌ای و دو نمایشنامه بلند، انتشار داد.

بعد به عنوان محصلی در کارگاه فنی جی. پی. بیکر (G.P. Baker)، (۱۹۱۵-۱۹۱۴) تجربیات بیشتری به دست آورد، و زمستانی را در دهکده گرینویچ (Greenwich) سپری کرد.

در ۱۹۱۶ به گروه تئاتری و بازیگران پروینستون (Provincetown) پیوست و در طول سه سال بعد، بسیاری از نمایشنامه‌های تک پرده‌ای خود از جمله «عازم کاردیف» (Bouod East for cardiff) و «ماه کارایب» (The moon of the caribees) (۱۹۱۸) را به رشته تحریر درآورد.

این دوران از تجربه عملی، او را به اوج نویسندگی رسانید و وقتی سه نمایشنامه‌اش در اسمارت ست (The smart set) به چاپ رسید و نمایشنامه «در آن سوی افق» (Beyond the Horizon) او، در نیویورک به معرض تماشا گذاشته شد، و جایزه پولیتزر را از آن او کرد، جهانیان وی را به عنوان نمایشنامه‌نویسی خلاق، بازشناختند.

اگرچه اونیل با رابرت ادموند جونز (Robert Edmond Jones) در تئاتر دهکده گرینویچ (Greenwich) همکاری می‌کرد (۷-۱۹۲۳)

و کارگردانی بازیگران پروینستون را برعهده داشت. او با بنا نهادن تئاتر گیلد (Guild) بیشتر و بیشتر به نمایشنامه‌نویسی روی آورد و توانست نمایشنامه‌های بعدی خود را به صحنه ببرد.

افکار ناتورالیستی اونیل پس از نوشتن نمایشنامه «در آن سوی افق» در جهت ناکامی و درماندگی آدمیان، فرونی می‌گیرد.

نمایشنامه کریس کریستوفرسن (chris christopherson) که بعداً نام آن کریستی (Anna christy) (۱۹۲۱) را به خود گرفت، جایزه پولیتزر را از آن او ساخت؛ و همین کار نمایشنامه‌های طلا (Gold) (۱۹۲۱) که (The straw) (۱۹۲۱) و نخستین مرد (The First Man) (۱۹۲۲)، اونیل را به سمت مکتب اکسپرسیونیسم سمبولیک سوق داد.

نمایشنامه‌های امپراتور جونز (The Emperor Jones) (۱۹۲۰) و گوریل پشمالو (The Hairy Ape) (۱۹۲۲) با گرایش به سوی ناتورالیسم به رشته تحریر درآمد که نمایشنامه‌های «تمام بچه‌های خدا بال درآوردند» (۱۹۲۴) و «هرس زیر درختان نارون» (۱۹۲۴) نیز از این گرایش بی‌بهره نماند.

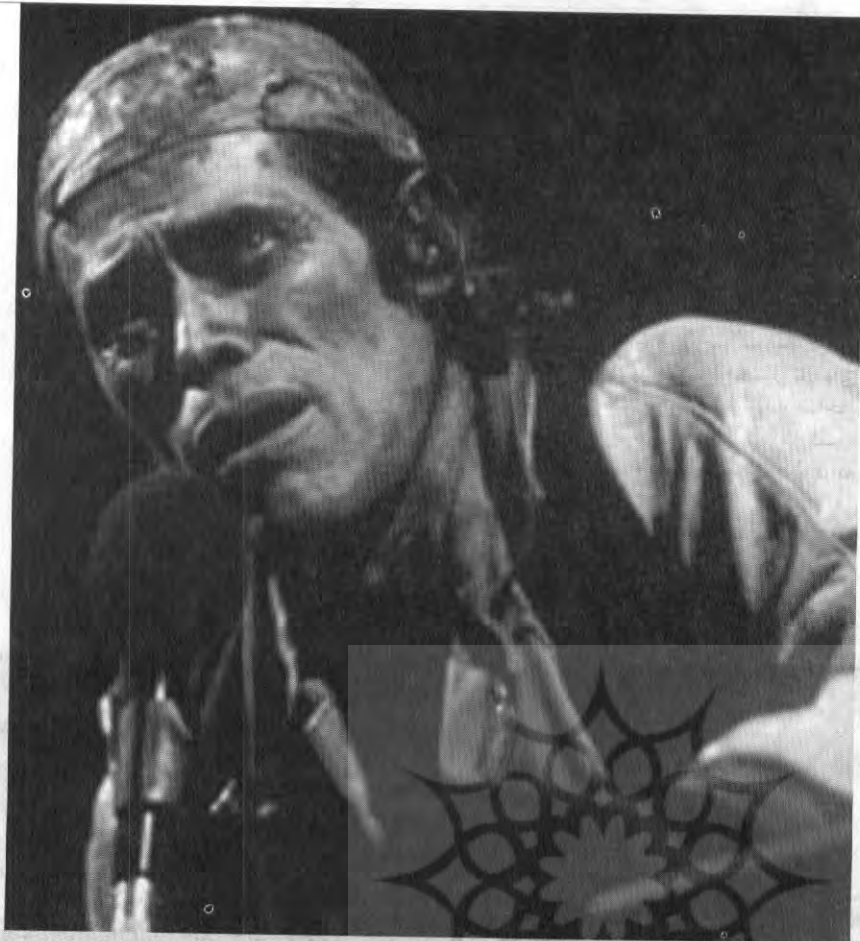
اونیل، در همین اوان، با توجه و نگرش به اثری از کالریج (Caleridge) شاعر آمریکایی،

به مالاریا شد و ناگزیر به آمریکا بازگشت و به عنوان معاون، در شرکت پدرش به کار پرداخت، ولی به زودی از این حرفه خسته شد و به عنوان دریانورد به بوینس آیرس (Buenos Aires) رفت و چندی در آرژانتین، کار کرد و بعد راهی افریقای جنوبی شد، اما باز هم به نیویورک بازگشت. و وقتی که بین نیویورک و سوتهامتن (southhamton) درکشتیها به کار پرداخت، تجربیاتی در دریا به دست آورد.

بعد در یکی از سفرهای پدرش کوشید بازیگری کند و در ضمن حرفه خبرنگاری را در روزنامه کانکتیکات (Conecticut) به عهده گرفت اما روان نژندی، گریانش را گرفت و به مدت شش ماه در یک آسایشگاه بستری شد.

اونیل، قبلاً شعر می‌سرود، اما پس از سپری کردن اوقات خود در آسایشگاه، با نوشتن درام خودش را سرگرم کرد و به شرح زندگی آدمها در دریا دست یازید و سرگذشت آدمهای مظلوم





کار می‌گیرد.

این تحلیل روان‌شناختی در جهت انگیزه‌ها، با یک تریولوژی به نام الکترا سوگوار می‌شود (Mourning Becomes Electra) (۱۹۳۱) که از تم یونانی مایه می‌گیرد و احساسات ترس و وحشت و سرنوشت بدخیم و غم‌آوری را، به بار می‌آورد، متجلی می‌شود.

علاقه عمیق اونیل، به مسائل و مشکلات دینی در دنیای مدرن در دو نمایشنامه این دوران اخیر، دینامو (Dynemo) (۱۹۲۹) که در آن یک دیناموی الکتریکی سمبول و نماد یک کشیش می‌شود، خدای کهن را واپس می‌زند، در نمایشنامه «روزهای بی‌پایان» (Days without End) (۱۹۳۴) قهرمان مقاومت‌ناپذیر و وسوسه‌انگیز به کاتولیسیم می‌گردد.

نمایشنامه آه، بیابان (Ah, wilderness) (۱۹۳۳) یک کمدی قوی نیوانگلند است که از اشتغال فکری مداوم اونیل مجزا می‌کند. نمایشنامه بستنی فروش می‌آید (The Icemen comen) (۱۹۴۶) یک تراژدی است که ماجرای رئالیست‌گونه آن، در می‌خانه بووری (Bowery) رخ می‌دهد، و به طور نمادین فقدان تصور باطل و هرزپنداری و فرار سیدن مرگ را در معرض دید بگذارد.

نمایشنامه سفر دور و دراز به دل شب (A Long Day's Journey into Night) (۱۹۵۶) که برنده جایزه پولیتزر می‌شود، یک اتوبیوگرافی تراژیک است که در ۱۹۴۰ نوشته شده و یک روز از زندگی فلاکت‌بار خانواده تایرون (Tyrone) را به معرض تماشا می‌گذارد.

اونیل، در ۱۹۵۸ نمایشنامه تک پرده هوگی (Hughie) را می‌نویسد که فقط یک شخصیت در آن نقش دارد، و یکی از چرخه‌های نمایش «داستان مالکان محروم از املاک خود» به شمار می‌آید.

نمایشنامه شیوه شاعر (A Touch of the Poet) (۱۹۵۷) و کاخ‌های باشکوه‌تر (More stately mansions) (۱۹۶۴) نیز، از چرخه‌های «داستان مالکان محروم از املاک خود»، به شمار آمده‌اند.

باری، آثار (یوجین) اونیل، عمیقاً متأثر از تراژدیهای یونانی، و از آثار هنریک ایبسن و استریندبرگ، به رشته تحریر درآمده‌اند، اما با این همه، تجربه او در تئاتر و صحنه نمایش و بصیرت و بینش خود اوست که جایزه نوبل سال ۱۹۳۶ را نصیبش کرد.

یوجینی اونیل و نمایشنامه‌هایش

۱- تار عنکبوت (The web)

یک روسپی و یک سارق فراری بانک که در زندگی خود با یاس و نومیدی رودر رو گشته‌اند، لحظه‌ای زودگذر خوشبختی را لمس می‌کنند.

۲- عطش (Thirst)

سه تن از بازماندگان یک قایق درهم شکسته و سرگردان، بر اثر اشعه بی‌امان خورشید به دیوانگی و جنون رانده می‌شوند. دو مرد و یک زن.

۳- هشدارها (Warnings)

یک اپراتور، رادیو را که برای حفظ شغل خود ناشنوایی و کر بودنش را پنهان می‌دارد، مسئول از دست دادن کشتی می‌پندارند. چهار مرد، یک زن، یک پسر و سه دختر.

۴- مه (Fog)

دو بازمانده، یک شاعر و یک سوداگر، که نومیدانه دستخوش هوای مه‌آلود و گرفتگی آن شده‌اند، شخصیت واقعی خود را برملا می‌کنند و سرنوشت متفاوتشان را می‌پذیرند و در برابر آن، سر تسلیم فرود می‌آورند. سه مرد، یک زن و دیگران.

۵- یک همسر برای یک زندگی (A wife for a life)

یک معدنچی وقتی درمی‌یابد که خود و همکار جوانش بی‌آنکه بدانند در عشق به یک زن، رقیب یکدیگرند، رازداری می‌کند تا شادمانی نیکبختی دیگران را محفوظ بدارد. سه مرد.

۶- بی‌پروایی (Rocklessness)

یک شوی فریب‌خورده، برای یک مرد بدسگال و بدسرشت که با همسر جوانش روابطی دارد، تنبیه و کیفری کشنده تدبیر می‌کند. سه مرد و سه زن.

۷- افکنش (Abortion)

یک دانشجوی قهرمان، که نمی‌تواند راز خجلت‌آور خود را تاب بیاورد، درحالی که قهقهه ستایشگران از بیرون به گوش می‌رسد، خود را می‌کشد. سه مرد و سه زن.

۸- سینماگر (The Movie Man)

دوتن از سینماگران و سازندگان فیلم امریکایی یک جنگ داخلی در مکزیک را ترویج می‌کنند. یک ژنرال را معزول می‌کنند و ژنرال دیگری را معاف می‌دارند تا او، زنی را خشنود و شادمان کند. پنج مرد و سه زن.

۹- تیرانداز (The sniper)

یک روستایی بلژیکی سالخورده که خانه و خانواده‌اش، توسط آلمانیها نابود شده است، تنها و یک تنه می‌جنگد و زندگی خود را بر ضد قوانین جنگ، نیرو می‌بخشد. هفت مرد.

۱۰- عازم کاردیف (Bound East for cardiff)

(۱۹۱۶)

کشتی انگلیسی گلنکایرن (Glencairn)

در دریای آتلانتیک عازم کاردیف است. دریانورد یانک (Yank) از یک بلندی به زمین می‌افتد و زخم برمی‌دارد و به روی یک تختخواب سفری می‌لمد و ناله‌اش را سر می‌دهد. دریسکل (Driscoll) دوستش، که یک مرد ایرلندی است و دیگر دریانوردان او را با حرفهای خوب دلداری می‌دهند. اما یانک می‌داند که دارد می‌میرد. از این رو می‌ترسد که تنها بماند. اما دریسکل، نزدش می‌ماند و هر دو با یکدیگر، از ماجراهای گذشته و زندگی فلاکت‌بار خود در دریا سخن به میان می‌آورند، اما یانک، می‌اندیشد که زندگی دریسکل آن قدر ارزش ندارد که برایش دل بسوزاند و نمی‌تواند بپذیرد که او زندگی زاهدانه‌ای داشته است.

پیش از آنکه سه شبانگهی محو گردد، یانک درحالی‌که رؤیاوار زن سیاه‌پوشی را در نظر می‌آورد، جان می‌سپارد.

۱۱- ماه دریای کارائیب (The moon of the caribees) (۱۹۱۸)

می‌کند و بعد مجلس می‌گساری و رقص آغاز می‌شود. پرل (Pearl) زیباترین زنها، یانک (Yank) را رها می‌کند و با اسمیتی (Smitty) یک مرد انگلیسی که خاطراتی دردآلود با یک زن دارد و باعث شده است که او به دریا بیاید، گرم می‌گیرد. اما وقتی اسمیتی نمی‌تواند پاسخگوی پرل باشد، زن او را غضب می‌کند و روی به یانک می‌آورد.

این میهمانی و مجلس به یک گردهمایی آشوبگرانه، بدل می‌شود و در این گیرودار مردی با چاقو از پای درمی‌آید. عاقبت دستیار ناخدای کشتی، سر می‌رسد و زنان را روانه ساحل می‌کند. دریانوردان عرشه را ترک می‌کنند، درحالی‌که هنوز آواز مالیخولیایی، از جزیره، به گوش می‌رسد.

۱۲- آن سوی افق (Beyond the Horizon) (۱۹۲۰) برنده جایزه پولیتزر

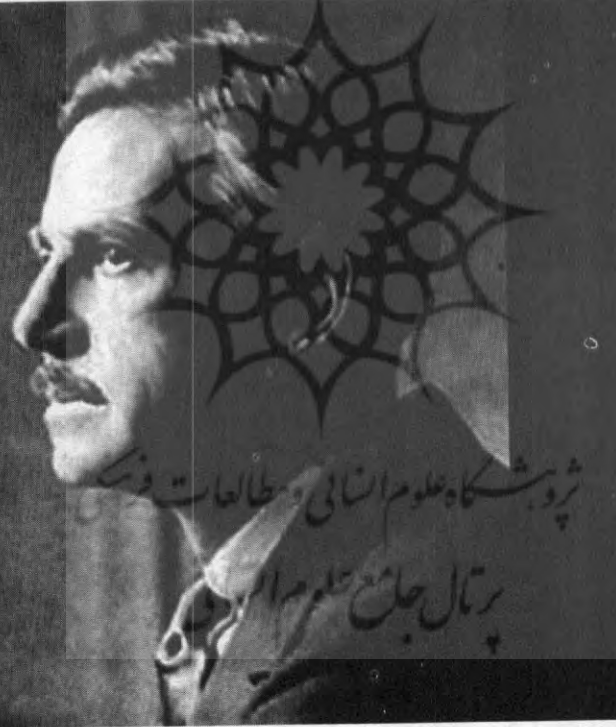
رابرت میو (Robert Mayo) که طبعی شاعرانه دارد، و دوست ندارد در مزرعه پدرش،

شکایات و گله‌های همسر و مادرش، آزرده خاطر می‌شود. فقط دخترش و کتابهایش او را تسلا می‌دهند، درحالی‌که روت، هنوز امیدوار است. آندرو دوستش می‌دارد و از دریا، باز خواهد گشت. آندرو، که یک روز به وطن بازمی‌گردد به خوبی آشکار است که سفر او را مردی خشن و عصبی کرده و او، عشق به روت را از یاد برده است. این خانواده پنج سال دیگر زندگی فقیرانه، خود را در مزرعه به سر می‌آورند. دختر رابرت می‌میرد، و همسرش بی‌احساس و دل‌مرده می‌ماند، آندرو وقتی بار دیگر از دریا بازمی‌گردد که رابرت دارد از بیماری سل می‌میرد. رابرت وقتی که از بستر خود می‌گریزد، طلوع خورشید را از فراز تپه‌ای در نظر می‌آورد: «این پایان کار نیست! آغاز یک آزادی است، در آن سوی افق!»

۱۳- آنا کریستی (Anna christie) (۱۹۱۲) برنده

جایزه پولیتزر

کریس کریستوفرسن (christopherson) یک ناخدای سوئدی



امریکایی کشتی حامل ذغال سنگ سیمئون ویندتروپ (Simoen winthrop) در تالار جانی - د پریست (Johnny - the priest) در ساحل نیویورک است و انتظار ورود آنا (Anna) دخترش را می‌کشد.

چندین سال پیش، آنا را به نزد خانواده و اقوامش به مزرعه میدوسترن (Midwestern) می‌فرستد تا از تأثیر مرگبار دریای (datole) دور بماند، آخر او را یک دختر معصوم

کار کند، تصمیم می‌گیرد برود و ماجراجویانه، دریانورد بشود.

آندرو (Andrew) برادرش که کار در مزرعه را دوست دارد، در عشق به روت آتکینز (Ruth Atkins) رقیب یکدیگرند. اما وقتی روت آشکارا می‌گوید که رابرت را دوست می‌دارد، آندرو به جای رابرت به دریا می‌رود. اما پس از سه سال که هوس و عشق دختر فروکش می‌کند، و رابرت در کار کشت و کار با ناکامی رودررو می‌گردد، از

کشتی بخاری انگلیسی گلناکیرن در ساحل جزیره وست ایندیان، لنگر انداخته است. از این جزیره آواز مالیخولیایی یک سیاه، به گوش می‌آید. در عرشه کشتی، دریانوردان انتظار می‌کشند تا زنی به نام بلا (Bella) برایشان آذوقه بیاورد. اندکی بعد بلا با خودش سه زن و قایقی پر از میوه و چند بطری مشروب (rum) می‌آورد. دریسکل (Driscoll) مرد ایرلندی، این بطریهای مشروب را میان دریانوردان توزیع

روستایی تصور می‌کند: اما وقتی وارد می‌شود برای همه جز کریس، آشکار می‌گردد که آنا یک زن بی‌ادب و بی‌نزاکت دنیای تبهکاران است. آنا به مارتی (Marthy) معشوقه پدرش، اعتراف می‌کند که وقتی شانزده ساله بوده است توسط پسر عمویش مورد تجاوز قرار گرفته و همانند یک روسپی در سن لویی (st louis) زندگی کرده است و بعد در بیمارستان یک زندان بستری گردیده است. از این رو نسبت به مردان کینه‌توز است و از آنان نفرت دارد. پدر و دختر با کشتی نیویورک را ترک می‌کنند و معلوم می‌کند دریایی که کریس از آن نفرت دارد، یکی از وسایل بازآفرینی آناست. بعد ویندتروپ ملاحان یک کشتی درهم شکسته، حامل ذغال سنگ را نجات می‌دهد که یکی از ملاحان، ایرلندی خشن و گستاخی است به نام مت بروک (Mat Bruke) مت بروک که عاشق آناست می‌خواهد با او ازدواج کند، اما وقتی آنا تاریخچه زندگی خود را فاش می‌کند، هر دو، او و کریس، جداگانه می‌روند تا

۱۶- گاه (The straw) (۱۹۲۱)

در این اثر، شخصیت و نهاد اونیل، برملا می‌شود.

۱۷- نخستین مرد (The First man) (۱۹۲۲)

درباره نهاد اونیل

۱۸- امپراتور جونز (The Emperor Jones) (۱۹۲۰)

نمایشنامه‌ای اکسپرسیونیستی. سیاه‌پوستی غول پیکر به نام بروتوس جونز (Brutus Jones) که در گذشته در قطار باربری می‌کرده و سابقه محکومیت داشته است اکنون فرمانروا یا امپراتور خودکامه و مستبد جزیره وست ایندیز (West Indies) است و با توجه به اعتقاد خرافاتی سیاهان ابتدایی، ادعا می‌کند که فقط یک گلوله سیمین می‌تواند او را از پای درآورد و بکشد. در حضور بازرگان سپیدی به نام اسمیتز (smithers) لاف‌زنان می‌گوید اگر شورش بر ضد او برپا شود، به فرانسه خواهد گریخت، که در آنجا سرمایه‌ای اندوخته است.

درمی‌آورد. در این پس‌گروه‌های تخیلی با حالتی دیوانه‌وار در جنگل به این سو و آن سو می‌رود. صدای بام‌بام طبل بومیان تهدیدآمیز او را گیج و آشفته‌تر می‌کند و وقتی آخرین گلوله سیمین خود را شلیک می‌کند بومیان که دیگر نمی‌توانند خشونت و دیکتاتوری او را تاب بیاورند او را به قتل می‌رسانند.

۱۹- گوریل پشمالو (The Hairy Ape) (۱۹۲۲)

نمایشنامه‌ای اکسپرسیونیستی. کژراهی و تباهی سمبولیک یا نمادین آدمی بر اثر پیشرفت تکنولوژی است.

یانک (Yank) ددمنش، ابله و کافر، سردسته سوخت‌رسانان یک کشتی بادبانی و مسافری شلوغ است. وقتی میلدرود داگلاس (Mildred Douglas) دختر صاحب کشتی، سری به مخزن سوخت کشتی می‌زند با فضای هیجان‌انگیزی در آنجا روبه‌رو می‌شود و از برخورد با وضع ددمنشانه و بی‌شرمانه یانک از هوش می‌رود. اگرچه یانک کاملاً با محیط و فضای کشتی دمساز شده



باده‌گساری کنند و مست شوند و بعد با همان کشتی به سفر می‌روند. اما عشق مت، به آنا بر حس خجالت زن غالب می‌آید و هر دو مرد به نزد آنا باز می‌گردند و آنا قول می‌دهد که برایشان خانه و خانواده‌ای تشکیل دهد.

۱۴- ناهمسان (Different) (۱۹۲۰)

نمایش سهمگین و طعنه‌آمیز در دو پرده.

۱۵- طلا (Gold) (۱۹۱۲)

شخصیت اونیل را در معرض دید می‌گذارد.

در همین ایام ناگهان قیام و شورش آغاز می‌شود، اما نمی‌تواند مکان ملزومات پنهان شده خود را در جنگل بیابد و در نتیجه راهش را گم می‌کند.

حتی یک سلسله اپیزودهایی از صحنه‌های سمبولیک و کوتاه فرازهایی از سرگذشت و نژاد خود را به یاد می‌آورد و در مشاجره‌ای بر سر میز قمار جف (Joff) سیاه را می‌کشد. با شلیک گلوله سیمین یک کروکودیل مقدس را از پای

است، اکنون درمی‌یابد که دیگر به آن تعلق ندارد و همان‌طور که پدی (Paddy) دوستش او را گوریل پشمالو خطاب می‌کند، موجودی غیر از آدمیان است. از این رو بدخلق و عبوس می‌شود و به وضع و جایگاه خود در میان آدمیان می‌اندیشد.

بعد در روز یکشنبه عید پاک که با لباس کارگری کثیف خود، در خیابان پنجم نیویورک می‌خرامد و گام برمی‌دارد، به عبث می‌کوشد تا

اشراف‌زادگان را مسخره کند. از این رو دستگیر می‌شود و او را به جزیرهٔ بلک ول (Black well) گسیل می‌دارند. در آنجا زندانیان که چیزی از طغیان و سرگشی او نمی‌دانند پندش می‌دهند که به (IWW یا گروه کارگردان صنعتی، ملحق گردد.

یانک که از سوی تشکیلات کارگری رانده شده است به باغ وحش می‌رود تا گوریل را که اکنون تنها موجود هم مسلک اوست و با او قرابتی دارد، ملاقات و مشاهده کند.

وقتی گوریل را آزاد می‌کند تا او را از نابودی نجات بخشد، حیوان له و لورده‌اش می‌کند و از میان می‌بردش.



۲۰- تمام بچه‌های خدا، بال در آوردند (All God's chillun Gotwings) (۱۹۲۴)

جیم هریس (Jim Harris) مردی سیاه و دست و پاچلفتی اما زیرک و باهوش است و در محلهٔ فقیرنشین نیویورک، به رشد رسیده است، دل‌باختهٔ دختر سپیدی به نام الا دانی (Ella Downey) می‌شود، اما تعصب نژادی او را رنج می‌دهد. الا، یک چند با یک مرد طاغی و لات به نام میکی (Mickey) زندگی، اما میکی او را ترک می‌کند الا مایوس و نومید درخواست جیم را برای ازدواج می‌پذیرد و آنها پس از آنکه یک چند در فرانسه زندگی می‌کنند، به نیویورک

بازمی‌گردند تا جیم، علم حقوق بیاموزد.

اما الا، احساس حقارت می‌کند و این احساس را به شوی خود نیز، انتقال می‌دهد و در مشاجره‌ای با مادر و خواهر جیم، نمی‌تواند ناراضی خود را دربارهٔ اختلاف نژادی بیان دارد و این فکر را از سر خود به در کند. این تفکر ناراحت‌کننده در ذهن زن خانه می‌گیرد به گونه‌ای که جیم، نمی‌تواند از عهده امتحانات خود در تحصیل علم حقوق برآید و موفق گردد. با این همه نیت به الا، وفادار و مهربان باقی می‌ماند. و وقتی الا، سلامت خود را از دست می‌دهد و به جنون کشانده می‌شود، باور می‌کند که بار دیگر به زندگی کودکی بازگشته‌اند، و به دعا از خدا می‌خواهد: «رخصت فرما این آتش فروزان برایم رنج‌آور نباشد ... و مرا برای کودکی که برایم فرستادی و زنی که او را از من بازپس گرفتی شایسته بدان.»

۲۱- هوس زیر درخت نارون (Desire Under the elm) (۱۹۲۴)

افرائیم کابوت (Ephraim cabot) در خانهٔ روستایی و در سایهٔ درخت نارون خود، در نیویانگلند در ۱۸۵۰ پیورتین فرومایه و فاسد ناهنجار و تیره‌بختی است که مزرعه خود را از همسر دوم خود که مرده است، به ارث برده است. ابن (Eben) پسرش، از این همسر با نابرابریهای بزرگ‌ترش سیمئون (simeon، پتر (Peter) کار می‌کند. «ابن» که به مادر مهربان و باکزادش شباهت دارد، به دلیل آنکه افرائیم با او پدرفتری کرده است، از او نفرت دارد و دیگر پسران از رفتن به کالیفرنیا برای یافتن طلا، باز می‌مانند چراکه آژمندانه می‌خواهند مزرعه را تصاحب کنند. اما وقتی افرائیم، همسر سومی برای خود برمی‌گزیند. سیمون و پتر سهم خود را به ابن می‌فروشند و به کالیفرنیا می‌روند. همسر سوم ابن، ابی پونام (Abbie putnam) بیوهٔ جوان و آزمندی است که تنها هدفش تصاحب ثروت ابن است. از این رو ابن را می‌فریبد تا از او کودکی به دنیا بیاورد و این ثروت را صاحب شود. افرائیم از تولد این پسر فرضی، شادمان است، اما ابن وقتی درمی‌یابد که این کودک جدید وارث ثروتش خواهد بود، عشق ابی را که اکنون بی‌ریاست، رد می‌کند. زن کودک را می‌کشد و در خشمی دیوانه‌وار، گناه خود را اعتراف می‌کند. ابن، این جنایت را به پلیس، اطلاع می‌دهد، اما عشق به ابی بر او غالب می‌آید، و خود را در این جنایت شریک زن قلمداد می‌کند و در نتیجه هر دو گرفتار زندان می‌شوند.

۲۲- چشمه (The Fountain) (۱۹۲۵)
خوان پونس دولنون (Juan Ponce deleon) دل‌باخته زن شوهرداری به نام ماریا دوکوردووا (M.de cordova) است؛ اما ماریا او را از خود می‌راند و خوان در مصیبت کلومبوس (Columbus) اسپانیا را به مقصد نیویورک

(New world) در سفر دوم خود، ترک می‌کند.

سالها بعد وقتی به عنوان حاکم و فرماندار پورتو ریکو (Porto Rico) برگزیده می‌شود، و رفته رفته پیر می‌گردد، بناتریز (Beatriz) دختر ماریا می‌آید تا همانند یک پرستار از خوان مواظبت کند.

بناتریز، با هوسهای جوانی خود، خوان را به سوی خود جلب می‌کند و خوان متقابلاً می‌کوشد دختر را با یافتن چشمهٔ شباب، مجذوب خود کند. در این جهت توجهی به پند و نصیحت کنشیش لوئیس Luis نمی‌کند و حتی برای دستیابی به اخبار نانو (Nano)، یک کاپیتان سرخ‌پوست را شکنجه می‌دهد. نانو، خوان را به چشمه‌ای در ساحل فلوریدا (Florida) به نکاتی که مردان سپید به دست قبایل نانو کشته شده‌اند؛ می‌برد. خوان که زخم برداشته است، در چشمه‌ای تصویر زیبایی و زندگی ابدی را در نظر می‌آورد و آواز مکرری را می‌شنود که می‌خواند: «عشق گلی است که جاودانه شکوفا می‌شود؛ و زندگی چشمه‌ای است که پیوسته می‌جوشد ...»

خوان را به کوبا می‌آورند، و بناتریز، با عاشق خود، برادرزادهٔ خوان به نزد او می‌آید. خوان که سرانجام به ادراک واقعی دست یافته است می‌گوید: «آدمی باید واقعیات را بپذیرد، فراگیرد، بازپس بدهند، و خود رمز و نشانه‌ای گردد!»
خوان با تصویری از خلسه و شوریدگی شباب جاودانه، جان می‌سپارد، درحالی که می‌گوید: «من چشمه خود را یافته‌ام! ای چشمه جاوید، این رشحه از روحم را باز پس‌ستان!»

۲۳- خدای بزرگ براون (The Great god Brown) (۱۹۲۶)

ویلیام براون (W.Brown) مردی نیمه خدایی و عادی از بصیرت و بینش، دوستی به نام دیون آنتونی (Dion Anthony) دارد که ملحد است و عاری از اخلاقیات. پدران این دو، در یک شرکت ساختمانی شریک یکدیگرند، اما وقتی دیون با مارگارت (Margaret) که هر دو او را دوست دارند، ازدواج می‌کند، از کار ساختمانی در شرکت پدر کناره می‌گیرد تا برود و نقاشی بیاموزد.

مارگارت نقاب دیون را از چهره‌اش برمی‌گیرد، چراکه نهاد و طبیعت حساس او را از تجاوز و مزاحمت و بی‌حرمتی به خداوند، به دور نگاه دارد.

وقتی دیون نمی‌تواند نقاشی بیاموزد و در این کار با شکست روبه‌رو می‌گردد، مارگارت او را به استخدام براون که هنوز این زن را دوست دارد، درمی‌آورد.

دیون باسیبل (Cyble) یک روسپی آشنا می‌شود تا او را تسلا دهد. سیبل، عشق زمینی را برای دیون به ارمغان می‌آورد و به آن جان

می‌بخشد، چراکه او تنها زنی است که دیون را درک می‌کند. براون که به زندگی مشترک آنان در نمانش رشک می‌برد؛ و دیون که می‌داند براون مارگارت را دوست می‌دارد، رو به تباهی می‌رود و سرانجام درحالی که فقط براون را بر سر بالین خود دارد، می‌میرد و براون نقاب از چهره دیون برمی‌دارد، و مارگارت را به ازدواج خود درمی‌آورد.

یک چند بعد به فریب و حيله خود، اعتراف می‌کند و پلیس، او را به قتل دیون متهم، و در تعاقبی به او شلیک می‌کند و براون در آغوش سیبل که به وجود خداوند ایمان آورده است، می‌میرد. اما سیبل می‌گوید: «فقط عشق وجود دارد.»

مارگارت با پسرانش و در عشق جاودانه خود به نقاب دیون دل خوش می‌دارد.

۲۴- لازاروس خندید (Lazarus Laughed) (۱۹۲۷)

این اثر یا درام شاعرانه رازگونه، با نقاب به اجرا درمی‌آید. مسیح پس از برخیزاندن لازاروس، چون غریبه‌ای عجیب و شاهانه می‌رود و خانه لازاروس در بتانی (Bethany) خانه خنده نام می‌گیرد.

پس از مصلوب شدن مسیح، عده زیادی از پیروان لازاروس، پدر و مادر و خواهران او به دست پیروان آیین اورتودکس، کشته می‌شوند. اما لازاروس به تبلیغ کیش خود، ادامه می‌دهد و با همسرش میریام (Miriam) ابتدا به آتن می‌رود و

بعد به رُم و در آنجا قدرت‌ش آشکار می‌شود، همه‌جا به گوش همگان می‌رسد. حتی آیین و سخنرانیهای او بر سزار تیریوس (Tiberius) و کالیگولا (Caligula) تأثیر می‌گذارد. پومپیا (Pompeia) معشوق سزار میریام را می‌کشد تا لازاروس را محک بزند. اما میریام یک لحظه به زندگی باز می‌گوید: «فقط زندگی وجود دارد.»

یک چند بعد، سزار بتیریوس در آمفی تئاتر، فرمان سوزاندن لازاروس را صادر می‌کند، اما خود به دست کالیگولا که ابتدا می‌خواست است لازاروس را از مرگ نجات دهد کشته می‌شود. ولی کالیگولا پس از آنکه لازاروس خطاب به جمعیت می‌گوید: «از زندگی نهراسید ... برای آدمی مرگ وجود ندارد.» او را می‌کشد.

۲۵- مارکو میلیونر (Marco Millions) (۱۹۲۸)
مارکوپولو (Marco polo) در پانزده سالگی از محبوب خود، دوناتا (Donata) خداحافظی می‌کند، عموی خود نیکولو (Nicolo) و مافئو (Maffeo) مدیران خانه سوداگران، از ونیز به قصر کاتای (Cathay) سفر می‌کنند. در این

سفر، به سوی شرق با ایمانی استوار و مطمئن اما کورکورانه با رفتار و انگیزه‌های بیگانگان آشنا می‌شوند.

در کاتای، کوبلای (Kublai) تحت تأثیر اعتماد به نفس مارکو قرار می‌گیرد، و کان و یا خان (Kaan) او را به خدمت خود درمی‌آورد تا «روح و روان» یکتای او را مشاهده و درک کند. پس از گذشت پانزده سال، که در آن مارکو به مقامهای حکومتی ارتقا می‌یابد، روشمندانها میلیونها پول گرد می‌آورد که این خود از جاه‌طلبی او و خانواده‌اش نشئت می‌گیرد.

کوکاچین (Kukachin) نوه مؤنث و زیبایی خان، دل‌باخته مارکوی ناشناخته می‌شود، اما قرار

می‌گیرند. مارکو با دوناتامی چاق و چله و پیش‌پا افتاده ازدواج می‌کند. کوبلای به هنگام عزاداری از برای کوکاچین تحقیر شده و توهم زدا مارکو را از میان یک ظرف بلور مشاهده می‌کند و با سرزنش تأسف انگیز می‌گوید: «می‌گویند، کلام به نشان بدل گشته است! و بار دیگر نشان می‌تواند به کلام بدل گردد!»

۲۶- اینترلود عجیب (strange interlude) برنده جایزه پولیتزر. درامی در دو بخش و نه پرده (۱۹۲۸).

تکنیک روند ذهنی زیرلیبی حرف زدن افکار درون شخصیتها را غالباً با هم سنجی متفاوت و طعنه‌آمیز، برملا می‌کند.

نینا لیدز (Nina Leeds) دختر یک پروفیسور

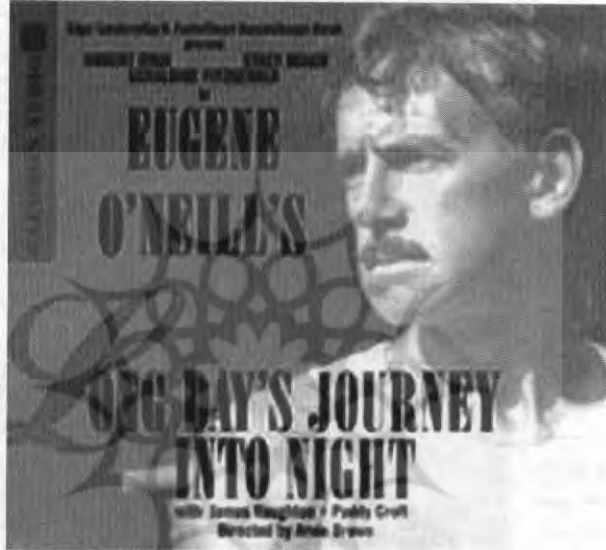
انگلیسی، که در حالت دلشوره و اضطراب می‌خواهد او را نزد خود نگاه دارد، گوردون شاو (Gordon shaw) نامزد دخترش را راضی می‌کند که قبل از رفتن به فرانسه، برای شرکت در جنگ جهانی با مینالیدز ازدواج نکند. گوردون کشته می‌شود و نینا به‌رغم میل خود، احساس تحقیر و دلزدگی می‌کند که چرا خودش را تسلیم گوردون نکرده است، از این رو از پدرش تنفر دارد.

نینا روان رنجوروار، به عنوان پرستار، وارد بیمارستان نظامیان می‌شود و در آنجا بی‌تبعیض، خود را در اختیار سربازان می‌گذارد تا خود را قربانی عاشق مرده خود کند.

پس از آنکه پدرش می‌میرد، فرزندان به چارلز مارسدن (Charles Marsden) یک رمان‌نویس که در

نهان عاشق نیناست، دل‌بستگی پیدا می‌کند. اما بیش‌ازحد، به مادر او مهر می‌ورزد. نینا بنا به پند و نصیحت چارلز و دکتری به نام ادموند دارل (Edmund Darrel) یکی دیگر از ستایشگرانی که عشق خود را به نینا بنابر حرفه علمی خود در گلو خفه کرده است، نینا با سم اوانس (sam evans) که توجه چندانی به او ندارد، ازدواج می‌کند.

وقتی نینا، شادمانه درمی‌یابد که باردار شده است، مادر سم اوانس آشکار می‌کند که در خانواده‌اش رگه‌هایی از جنون نهفته است، ناگزیر نینا، بچه را سقط می‌کند. نینا این کار را از شوی خود پنهان نگاه می‌دارد، اما از دکتر دارل، کودکی به وجود آورده است که دوستش می‌دارد. سم که بر این باور است کودک به او تعلق دارد، احساس پدری می‌کند و در کار و حرفه خود با موفقیت روبه‌رو می‌گردد. بعد مارسدن به روابط نینا و دکتر دارل مشکوک می‌شود، اما این روابط برملا نمی‌گردد، چراکه نینا تقاضای دارل را مبنی بر اینکه از سم اوانس جدا شود و به ازدواج او درآید،



است او را به ایران گسیل دارند تا ملکه آرگون خان (Arghun khan) بشود. کوبلای و مشاور او چوین (Chu-yin) احساس کوکاچین را درک نمی‌کنند و دیگر حرفهای خنده‌آور و بازپهای مضحک دلقک خود را که اشارتی بر احساس کوکاچین دارد، سرگرم نمی‌کنند.

کوکاچین از مارکو دفاع می‌کند، و وقتی او اجازت می‌طلبد تا به ایتالیا بازگردد، زن او را به مقام دریاسالاری ناوگان خود ارتقا می‌دهد. در طول سفر به ایران، مارکو قهرمانانه به این امید که پادشاه از کوکاچین دریافت دارد از او حفاظت می‌کند و کورکورانه درعشق ورزیدن به دختر به خود سر تسلیم فرود می‌آورد. اما کوکاچین که در این جهت نومید گشته است دست به خودکشی می‌زند، اما مارکو، نجاتش می‌دهد و سرانجام او را به قازان خان (Ghazan khan) می‌سپارد، چون پدرش مرده است و ناگزیر است با پسرش عروسی کند. پولوها، بازگشت خود را به ونیز با نمایشی از ثروتی که به دست آورده‌اند، جشن

ریچارد میلر (Richard Miller) معلم پرسابقه و طغیانگر دبیرستان دلباخته همسایه‌اش موریل مک کوپر (Muriel MC-Comber) می‌شود.

پدر موریل، دیوید (David) که از تمایل شدید و سرکش ریچارد آگاه است، روابط آنان را می‌گسلد.

جوان حساس و زودرنج به میخانه‌ای می‌رود و در آنجا، بل (Belle) یک زن جوان و دلربا را ملاقات می‌کند.

ریچارد، که برای نخستین بار در زندگی خود از باده، مست شده است، می‌کوشد با یک فروشنده که می‌خواهد بل را بفروشد، درگیر شود اما او را از میخانه بیرون می‌کند.

پدر ریچارد که نسبت به پسرش حساسیت دارد و از مشکلات او آگاه است و می‌بیند که هیچ آسیب و گزند پدید نیامده و خسارتی به بار نیامده است، کمکش می‌کند تا توازنش را به دست آورد.

ریچارد جوان، تصمیم می‌گیرد تا پاسخ مثبتی از سوی بل به او داده شود، در انتظار بماند، چراکه با پیامی پنهانی در می‌یابد که بل نیز او را دوست می‌دارد.

۳۱- بستنی‌فروشی می‌آید (The Iceman Cometh) (۱۹۴۶)

زمان: تابستان ۱۹۱۲ مکان: بار یا میخانه‌ای در نیویورک اونیل همانند ایبسن (Ibsen) برضد کذب زندگی می‌جنگد. تصور باطل، پوچ‌اندیشی عمیق و داروهای مخدر و افیون طبقه پایین و متوسط جامعه را می‌پذیرد، چراکه جامعه، تمام معیارها را از دست داده است.

هیکی (Hickey) همه ساله روز تولدش را در میخانه هری هوپ (Harry Hope) جشن می‌گیرد و با دوستان آس و پاس خود به می‌گساری می‌پردازند. یک ستوان پلیس نفرت‌آور، و تنزل یافته، یک روشنفکر و چند افسر که در مقام رفیع خود فرو افتاده‌اند، و یک سیرک‌باز بیکار، آنان را رؤیایوار، به دنیای بی‌امید سوق می‌دهد، و همگی درباره نقشه‌های بزرگ خود، لاف می‌زنند. در نوشیدن مشروب افراط می‌کنند و در وهم و خیال خود، حرفهای مهمی به زبان می‌رانند. این بار هیکی بستنی‌فروش را به جمع خود می‌آورد. که سعی دارد رؤیای خود را، یک واقعیت، جلوه دهد. در حقیقت هنری خود را پلیس موفقی می‌داند که اکنون دیگر حتی نمی‌تواند ترافیک را در خیابان مهار کند. در کل، هری می‌خواهد دوستانش را با واقعیت آشنا کند. تخیلات آنان را سست و بی‌ارزش جلوه دهد. براین باور است که خودستایی مانع رسیدن آدمی به خوشبختی واقعی می‌شود. اما آنها از توهم خود به در نمی‌آیند و نومیدانه داد سخن می‌دهند. سرانجام آنان درمی‌یابند که هیکی همسرش را

می‌کند که به نقشه انتقام او همدست گردد. آنها کریستین را تا محل ملاقات خود در کشتی برنت، دنبال می‌کنند، و پس از آنکه کریستین می‌رود، اورین، برنت را می‌کشد. وقتی کریستین پی به این ماجرا می‌برد، دست به خودکشی می‌زند.

در بخش سوم نمایش، لاونیا و اورین به سفری دور و دراز می‌روند و در جزایر دریای جنوب، فرود می‌آیند. وقتی بازمی‌گردند، اورین، از گناه و خطا و پشیمانی به تنگ می‌آید، و به پدرش شباهت پیدا می‌کند، درحالی‌که لاونیا از واپسرنای و سرکوبی پیوریتن رها گشته است، زیبایی و کردار بد مادر را به خود می‌گیرد.

لاونیا که می‌خواهد با پیتر ازدواج کند، اکنون رابطه اورین را با هزل دامن می‌زند و آنها را در این رابطه تشویق می‌کند، اما اورین خود را با نوشتن اعتراف‌نامه‌ای سرگرم می‌دارد، نامزدی خود را



به هم می‌زند؛ و به لاونیا پیشنهادی نامشروع می‌کند و بعد خودش را می‌کشد. لاونیا با پیتر رابطه برقرار می‌کند، اما پیتر او را رها می‌کند و از شوق و رغبت او بیزار و سرخورده می‌شود. لاونیا در آخر می‌گوید: «عشق از برای من روایت مردگان بسیار نیرومندند! و باقی زندگی او با به یاد آوردن مرگ مانون، سپری می‌شود.

۲۸- دینامو (Dynamo) (۱۹۲۹)
در این نمایش، یک دینام الکتریکی نمادی از یک ملکوتی می‌شود و جای خدای باستانی را می‌گیرد، اما پرستندگان و ستایشگران خود را نابود می‌کند.

۲۹- روزهای بی‌پایان (Days without End) (۱۹۳۴)

در این اثر، قهرمان آن وسوسه‌آمیز به کاتولیسم (catholicism) مجذوب می‌شود.

۳۰- آه، بیابان (Ah, Wilderness) (۱۹۳۳)
یک کمدی دلپذیر از نیوانگلند در دهه اول قرن بیستم که کاملاً به دیگر آثار اونیل شباهت ندارد.

رد می‌کند و در نتیجه یازده سال از هم جدا می‌مانند. بعد کودک که پسر نوجوانی است سم اوآنس را پدر واقعی خود می‌پندارد و خود را از زیر تاثیر حرفهای مادر خود، برکنار می‌دارد.

سرانجام نینا، دارل و پسرش را از دست می‌دهد، و مرگ ناگهانی سم، نینا را از شیفتگی به گوردون به درمی‌آورد. پس از مراسم تدفین نینا نمی‌تواند عشق پسرش را به مادلین ارنولد (Madeline Arnold) را از میان ببرد، و هر دو می‌روند تا با هم ازدواج کنند. پس آن‌گاه نینا با یک دل‌بستگی و شوق آرام، با مارسدن رمان‌نویس ازدواج می‌کند. سرانجام تلخ این حکایت این است که زندگی ما صرفاً اینترلودها یا میان‌برده‌هایی است در نمایش کهربایی از سوی خداوند.

۲۷- الکترا سوگوار می‌شود (Mourning Becomes Electra) (۱۹۳۱)

یک تریلژی دراماتیک بر اساس افسانه یونانی است: بخش اول بازگشت به خانه (Home coming) دوم، شکار (Hunted) سوم، شیخ‌زده (Haunted)

در پایان جنگ داخلی، سرتیپ ازرا مانون (Ezra Mannon) از تبار یک خانواده پیورتن به وطن خود نیوانگلند بازمی‌گردد، که در آنجا همسرش کریستین (Christine) و دخترش لاونیا (Lavinia) انتظارش را می‌کنند. لاونیا در غیاب سرتیپ مانون و پسر سربازش اورین (Orin) روابطی با یک کاپیتان یا ناخدای یک کشتی بادبانی به نام ادم برنت (Adam Brant) پسر برادر ازرا مانون که قصد دارد انتقام رسوایی مادرش را بگیرد، خود در عوض، دل‌باخته کریستین می‌شود. مادر و دختر از یکدیگر نفرت دارند، چراکه لاونیا قربانی نزاعی درونی درباره میراث مانون و عناصر نهاد خود، که از کریستین به ارث برده است، شده است. دختر که خودش عاشق برنت است، به روابط مادرش با او شک می‌برد و از او می‌خواهد که واقعیت را بگوید.

پیتر نیلس (Peter Niles) یک دوست ایام کودکی، لاونیا را دوست می‌دارد، اما لاونیا به او می‌گوید که از عشق و عاشقی نفرت دارد و هرگز ازدواج نخواهد کرد.

وقتی ازرا، به وطن بازمی‌گردد، معلوم می‌شود که اورین پسرش که عشق کریستی را به خود جلب کرده است، عشقی که خود هرگز به آن دست نیافته است، کریستین که وانمود می‌کند می‌خواهد به ازرا، دارو بدهد، شوی خود را از زهری که برنت به او داده است، مسموم و لاونیا این ماجرا را کشف می‌کند.

در بخش دوم نمایش، اورین بازمی‌گردد، و می‌فهمد که پدرش مرده است و مادرش سردرگم و حواس‌پرت شده و تغییر کرده است. در این گیرودار رابطه قدیم خود را به هزل (Hazel) خواهر پیتر از سر می‌گیرد، اما لاونیا او را متقاعد

با شلیک گلوله‌ای از پای درآورده است و اکنون احساس پشیمانی می‌کند و در انتظار کیفر گناه خود ایام می‌گذراند. فقط لاری اسلاید (Larry Slade) که زمانی آنارشیت سندیکالیست بوده است، اکنون از خواسته‌ها و آرزوهای به دور مانده است و دون پاریت (Don Paritt) که مادرش را برای پول به پلیس لو داده است، اکنون آزادی را در مرگ می‌پندارد.

باری همگی سرمست از باده و تخیلات خود می‌شوند و اونیل می‌خواهد سایه‌های روان‌شناختی را به روشنایی بدل کند.

۳۲- سفر دور و دراز به درون شب (Long Day's Journey into Night) (۱۹۰۶) برنده جایزه پولیتزر.

در نمایشنامه نیمه اتو بیوگرافی که در آن مری تایرون (Mary Tyrone) یک زن عصبی زیبا یک بار دیگر در ماه اوت ۱۹۱۲ با جیمز (James) شوی سالخورده خود که زمانی هنرپیشه محبوب و بت زمان بوده و پسرانشان جمی (Jamie) سی و سه ساله سخت‌کوش، بدگمان و طفیلی و ادوموند (Edmund) یک روشنفکر رنجور و بیمار، زندگی می‌کند. ظاهر مری و حرفهای بی‌گرایش به زودی نشان می‌دهد که شفا نیافته است، و مردان با نوشیدن فراوان مشروب می‌خواهند واقعیت را به فراموشی بسپارند. مری غمزده در روزهای گذشته خود می‌خواسته است برود و راهبه شود و یا در کنسرتی، پیانو بنوازد، در یاد می‌آورد و بار دیگر حس می‌کند که بار دیگر دختر معصومی شده است. اما درمی‌یابد که بار دیگر نیاز به مواد مخدر دارد. از این رو شوی بینوا یک دکتر قلبی و شتیاد برایش می‌آورد تا او را با تزریق مرفین پس از به دنیا آوردن ادوموند، شفا دهد.

ادموند نیز همانند مادر خود می‌خواهد تنها بماند ... در یک دنیای دیگر ... جایی که زندگی بتواند از خودش پنهان پنهان باشد. او نیز همانند مادرش نسبت به خانواده‌اش عشق و نفرت بروز می‌دهد، چرا که با آینده‌ای محدود چون آدمی که مسلول شده باشد، روبه‌رو گشته است و درمی‌یابد که پدرش می‌خواهد او را به ارزان‌ترین آسایشگاه دولتی، ببرد، زیرا انتظار مرگش را می‌کشد. جیمی هرزه‌گرا نیز همین حالت دوسوگرایی و تردید را در خود دارد و در عالم و هوای مستی به ادموند می‌گوید تا چه حد او را دوست می‌دارد و تا چه حد از او نفرت دارد که مسئول اعتیاد مادرشان بوده‌اند.

وقتی جیمز با این وضع روبه‌رو می‌گردد و نفرینش به آسمان می‌رود، مری ظاهر می‌شود و لباس عروسی خود را به دنبالش می‌کشد و تماماً در گذشته شادتر خود فرومی‌رود و درمی‌یابد که برای همیشه برای آنها زن گمشده‌ای خواهد بود، اما سرنوشتشان اساساً وابسته به سرنوشت خود او خواهد بود، و آنها بدون هیچ احساسی به نابودی

می‌اندیشند.

۳۳- هوگی (Hughie) نمایشنامه‌ای تک پرده (۱۹۴۱)

پس از وقتی اری اسمیت (Erie Smith) زنده‌دل اما ژنده و فرسوده پس از چند شب می‌گساری به یک هتل کثیف بازمی‌گردد، با یک منشی جدید روبه‌رو می‌گردد، چون از تنهایی در اتاق حقیرانه خود در هتل می‌ترسد، زبانش از جوش و خروش بازمی‌ماند.

اسمیت سالها پیش با هوگی، منشی پیشین هتل قبل از آنکه بمیرد دوستی و رفاقتی پیدا کرده بود، می‌توانست از ته دل با آن مرد معمولی حرف بزند و از شکست خود در زندگی مطالبی بگوید.

اری در آن گفت و گوی شبانه در کنار میز منشی هتل بر این باور بود که گردن کلفت سرکش در برادوی (Broad Way) بوده است. منشی جدید در پس پرده ادب و نزاکت سخن به میان نمی‌آورد و تنها به سرودهای شهر تاریک و فضای آن می‌اندیشد.

اری می‌خواهد از لاف‌زدن خود دست بردارد، که منشی شرمسارانه به او پیشنهاد قمار می‌دهد اما اری باز به پرحرفی خود ادامه می‌دهد و با منشی تاس، بازی می‌کند و او را فریب می‌دهد و با قلب در بازی برنده می‌شود که نشانه‌ای از یک آینده خوب و درخشان برایش به شمار می‌آید. یک بار دیگر ما مرد را در دنیای تخیلی و رؤیاهای آرزومندان‌اش می‌یابیم.

۳۴- یک ماه برای حرامزاده (A Moon for the bisbogotten) (۱۹۵۲)

بصیرت و بینش و تمایل رئالیستی او در شرح جزئیات در نمایش «یک ماه برای حرامزاده» در شعر و در رؤیای یک نهاد و سرشت خالص‌تر اوج می‌گیرد.

ژوزی هوگان (Josie Hogan) یک مالک می‌گسار در یک شب مهتابی ملال‌آور، به گفت و شنود سرگرم می‌شوند. «ما با هم تصریح کردیم که فقط امشب موجودیت دارد، که با دیگر شبه‌های گذشته فرق دارد، برای هر دومان، همه‌چیز از ما دور است که مهم نیست، جز ماه و رؤیاهای، و من بخشی از این رؤیاهایم، و همین‌طور تو.»

اما در گرفتاری محیط‌شان و در خمودگی و رختشان نیرویی از خود ندارند که رؤیاهایشان را به واقعیت بدل سازند، از این رو نقاب‌هایشان را بر چهره دارند که در پس آن خود را پنهان داشته‌اند.

ژوزی که هنوز معصوم است و لبریز از آرزوها، صبح روز بعد یک بار دیگر شادمان و ولنگار، فیل (Phil) پدر مست خود را، با اتومبیل بر سر کارش می‌برد و در راه از داشتن دل‌باختگان بی‌شمار خود، طعنه‌آمیز لاف می‌زند.

تایرون، مستانه به کافه بازمی‌گردد تا مرگ مادرش را فراموش کند: «انگار می‌خواستیم انتقام بگیریم، پس از مرگ مادرم تنها مانده‌ام، چون می‌دانستم اگر امیدی برایم باقی نماند، با نوشیدن خواهم مرد.»

فیل می‌کوشد این عاطفه دوجانبه مردم تیره‌بخت را به سود خود برانگیزاند، ژوزی می‌خواهد مدبرانه، تایرون می‌خواهد راه، به مصالحه و سازش وا دارد و با یاری شاهدانی او را به همسری خود درآورد. یک روستایی مکار ایرلندی در این گیرودار می‌خواهد تایرون را به اجاره‌نشینی مجدد وادارد، ژوزی را در امیدهایش مأیوس می‌کند تا از تلاش خود، در این راه دست بردارد. از این رو ژوزی بی‌هیچ امیدی جز تمسخری که در زندگی متحمل شده است، تنها برجای می‌ماند، می‌گوید:

«فکر می‌کردم هنوز، امیدی برایم باقی مانده است. نمی‌دانستم که او پیشاپیش مرده است، و روح نفرین شده‌ای در آن شب مهتابی به سراغم آمده است تا اعتراف کند که برای شبی صلح و آرامش به ارمغان آورده است ...»

۳۵- کاخهای شاهانه‌تر (More staley Mansions) (۱۹۴۱-۱۹۳۵)

این نمایشنامه چهارمین اثر چرخه «داستانی از یک مالک محروم از ملک خود» و یا ادامه «شیوه» شاعر» است که نژند و اندوه عمیقی را در ذهن شاعر، آشکار می‌کند و از فلاکت مردی بیمار و در حال مرگ، سخن به میان می‌آورد.

در این دنیای بی‌اصول، طلب مال و منال و برتری حتی در قلمرو روح و روان گسترش و فزونی می‌گیرد. وابستگی و پیوند آدمی، قید و بند و پیوستگی میان مادر و پسر، مصاحبت شوی و همسر دستخوش محاسبه و سود عاری از احساس و بدون انگیزه می‌شود: «عشق می‌باید برای همیشه، معامله‌ای کاستی‌دار باشد، که هرگز در آخر سامان نمی‌گیرد، با هر گروه مدام پیشنهادهایی جلوه‌گر می‌شوند، اما هیچ‌کدام در آخر نقش نهایی را ایفا نمی‌کنند.»

این انتقاد آشکار خود فریبی اخلاقی کهولتی را در معرض دید می‌گذارد که مردم زندگی خانوادگی خودشان را در پنداره بی‌غرض و نهادی بهتر جلوه‌گر سازند تا نبرد جوانی و بی‌پروایی خود را برای زیستن توجیه کنند.

در این ایده تورمز، بدگمانی مؤکداً تصریح می‌شود که «زندگی به معنای فروختن خویشتن است» خوشبختی فقط نمی‌توان تملک، قدرت و شادمانی را در خود جای دهد. خوب آن چیزی است که وجود دارد و می‌تواند بر ضعف و ناتوانی غالب آید. حتی این برآیند نهایی ماتریالیسم نمی‌تواند هم‌سستی آدمی را برطرف کند. خود فشاری در دنیا نمی‌تواند کاملاً بهشت گمشده را برای بشر، به خاک بسپارد. آدمی در هم شکسته

در اضداد زندگی می‌کند و بر ضد خودش می‌جنگد! همگی با نام آزادی! انگار آدمی در پایان هر رؤیایی از آزادی، نمی‌تواند برده‌ای بیابد چراکه خود اربابی برده‌گونه است.

سیمون هارفورد (Simon Harford) تحت توجه مادر خود دبورا (Deborah) در یک آکادمی ویژه فراگرفتن شعر و شاعری و افسانه پریان به رشد می‌رسد.

دبورا که از شوی خود که فقط برای حرفه خود زندگی می‌کند و ازده شده است، به باغ عجیبش پناه می‌برد و گوشه‌نشینی اختیار می‌کند و در الاچیق خود می‌نشیند و می‌پندارد که دارد یک زندگی رُکوکو (Rococo) مانند یا پُزینت و دور و سایه‌دار را سپری می‌دارد. در این الاچیق خود را یک توطئه‌گر، در کاخ ورسای (versailles) در نظر می‌آورد. تحت تاثیر نفوذ مادرش، خود را شاعری می‌پندارد. دبورا می‌خواهد کتابی دربارهٔ ثروت شیاطینی بنویسد و در قالب روح روسو (Rousseau) اوتوپیا (utopia) مدینه فاضله و یا ناکجا آباد یک آدمیزاد بدون مال و منال را جلوه دهد.

شوی دبورا با سارا ملودی (Sara Melody) یک دختر راستین و عاری از تخیلات، ازدواج می‌کند. دختری که بسیار خوب، فقیر و ایام کودکی خود را در یاد دارد، اما ثروت جدید سرچشمه و منبع امنیت و شادمانی اوست. او سیمون را به عینه چون پدرش به کاسبکاری

سارا پسرش را از او بگیرد و از او کاربکاتوری چون خود بسازد. از این رو می‌خواهد بار دیگر سیمون را به دست آورد و بر او غالب شود. از این رو وانمود می‌کند که با عروس خود از سر آشتی درآمده است. خود را مادر بزرگی فروتن و متواضع و کاملاً خرسند جلوه می‌دهد. سارا بسیار تمایل دارد تا طریق اشرافیت، دبورا را برای خود برگزیند و دبورا نیز، از این تصمیم شادمان می‌شود، چراکه می‌خواهد بر سارا تسلط پیدا کند. مرد کاسبکار که می‌بیند و در می‌یابد دستمایه رمز و راز زنان شده است، روانکاوانه همسرش را به قهقرا می‌کشاند و شب به شب به او با یک چک به او پول می‌دهد و از این راه او را در شغل خود سهیم می‌کند.

و بعد مادرش را و می‌دارد که به الاچیق باغ بازگردد و خود را بیشتر

سوءظن و حرص و از نابودگرا! سیمون می‌کوشد، عاجلانه راهش را به سوی الاچیق باغ، باز کند و خودش را در پس درهای دیوانگی و جنون پنهان کند.

دبورا، خود را برای پسرش قربانی می‌کند و سرانجام، در تخیلات و توهماتش محو می‌گردد. سیمون با بخشش و غفو قاطعانه همسرش، که از این پس با او چون مادری رفتار می‌کند، به زندگی خود ادامه می‌دهد.

۳۶- شیوهٔ شاعر (A Touch of the poet) (۱۹۳۶)



پیشگاه علوم انسانی مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

زمان ۲۷ ژوئیه ۱۸۲۸ / مکان اتاق ناهارخوری دهکده‌ای نزدیک بوستون.

اونیل بازده نمایشنامه را در یک چرخ بزرگ، تحت عنوان «یک داستان از یک مالک محروم»

از ملک خود» که نشانه‌ای از صد و پنجاه سال صعود و نزول یک خانواده نیوانگلندی است، به معرض تماشا می‌گذارد. اما در واقع چهار نمایشنامه از این بازده نمایش را، به تمام می‌رساند. اما در واقع دوتای آنها را به نامهای «آزمندی میک» (Greed of the Meek) و «به من مرگ بده» (Give Me Death) در ۲۱ فوریه ۱۹۴۳ نابود می‌کند و دوتای دیگر یعنی دستخط «شیوهٔ شاعر» و «کاخهای شاعرانه‌تر» را پس از مرگش پیدا می‌کنند.

و بیشتر در توهمات عمیق و دروغین درگیر کند. با این همه، سیمون خود را عمیقاً رؤیاهای نوع‌دوستانه دوران جوانی‌اش را به یاد می‌آورد. «من هرگز احساسی تالم خود را که ناگهان فریب خورده‌ام، فراموش نخواهم کرد. منی که زخم برداشته‌ام و در زندگی تنها مانده‌ام، در یک زندگی بدون ایمان و یا عشق. فقط برای مخاطره،

خونسرد، بدل می‌کند. مؤسسه یا تجارتخانه را در اختیار خود می‌گیرد، بسط و گسترش می‌دهد، و پدرش را به دنیای ناسیرا و بدون شک و معذوریت اخلاقی می‌کشاند. در این جهت پدر با کار در یک شرکت کشتیرانی و خط‌آهن و یک بانک ترقی و پیشرفت می‌کند.

در این گیرودار، دبورا نمی‌تواند تاب بیاورد که

در نمایشنامه «شیوه شاعر» تم رؤیاهای مخالف واقعیت، وضع ترحم انگیز تخیل باطل و پوچ اندیشی دروغین، و شادمانی ناشی از سرسپردگی به وظیفه در این نمایشنامه متجلی می‌شود، و تمهای انحصاری مربوط به شخصیتها در حاشیه، باقی می‌مانند.

کورنلیوس ملودی (Cornelius Melody) که زمانی مالک زمینی است و سرگردی در ارتش انگلیس، به علت رابطه‌ای با امریکا می‌رود و کافه فروگذاشته‌ای را، با همسر خود نورا (Nora) اداره می‌کند.

کورنلیوس که با خاطرات خود به عنوان یک سواره‌نظام در ارتش زندگی می‌کند، اشعار بایرون (Byron) را می‌خواند، و دسته‌ای از مصاحبان بهره‌ور و چاپلوس را گرد می‌آورد تا شیرین‌کاریهای او را در ارتش تحسین کنند. از اسب‌سواری گران قیمت نگاهداری می‌کند تا احساس ارباب سالاری به او دست دهد.

چون کورنلیوس از ساده‌دلی نورا، که خاص مردم روستایی است، نفرت دارد، سارا (Sara) دخترشان نیز، به سبب آنکه پدرش مرد از خود راضی و لاف‌زنی است، نفرت دارد و دلش برای مادر تمکین‌کننده‌اش می‌سوزد و با او هم‌دردی می‌کند. اما مادرش رفتار ملودی را تاب می‌آورد چون دوستش می‌دارد.

عشق نخستین خود سارا، جوان ثروتمند اما فاسدی است به نام سیمون هارفورد (Simon Harford) که در حالی رمانتیک، میکده را اترافگاه خود کرده است.

ابتدا سارا، به خیال آنکه زندگی مرفهی داشته باشد، به سوی او جذب می‌شود، اما بعد در کنار او احساس شادمانی نمی‌کند.

نیکولاس گدسبی (Nicholas Gadsby) وکیل و مشاور حقوقی هارفوردز (Harford) تصور می‌کند بتواند با پرداخت پول قابل توجهی مسافرخانه‌چی را وادارد تا سیمون هارفورد را به دولتی فراخواند.

اما دمورا، مادر سیمون را با توجهات خام دستانه خود، هراسان می‌کند.

مسافرخانه‌چی در جلو خانه مجلل هارفوردز، جنجال و نزاعی برپا می‌کند، اما با جماعت پیشخدمتها رودررو می‌شود. این شوک و ضربه روحی، صورت ظاهر ملودی را، درهم می‌شکند. از این‌رو، واقعیت را درباره خود می‌پذیرد و خود به یک مسافرخانه‌چی با لجه‌ای ایرلندی و همچنین ماده اسب خود را با شلیک گلوله از پای درمی‌آورد و سرانجام رؤیای «برتری» را از سر به در می‌کند. با ظرافت به همسرش روی می‌آورد: «من یک شوی واقعی برایت خواهم شد و باریات می‌دهم تا این کافه را اداره کنی.»

سرانجام از دوزخ خودنمایی‌هایش، رها می‌شود و از جایگاه درخور و شایسته‌اش به شادمانی

سرمی‌کشد.

۳۷- در منطقه جنگی (In the zone)

صحنه این نمایش در فوکسل (Fo'castle) فراهم می‌آید و تخت‌خوابهای دریانوردان را در معرض دید می‌گذارد.

اسمیتی (Smitty) دریانورد، رفتاری شک‌برانگیز دارد و دیگر ملاحان بر این باورند که او یک جاسوس است، چراکه از تخت‌خوابش جعبه‌ای برمی‌دارند و آن را در آب می‌گذارند، و درش را باز می‌کنند.

اسمیتی نومیدانه می‌کوشد تا آنان را از این کار باز دارد. اما اسمیتی را با طناب به تخت‌خوابش می‌بندند، و نامه‌هایی از درون جعبه بیرون می‌آورند و با صدای بلند آنها را می‌خوانند و ما، درمی‌یابیم که این نامه‌ها از سوی دختری است که زمانی نامزد اسمیتی بوده است. اما دختر نامزدی خود را با اسمیتی به هم می‌زند، چراکه اسمیتی عادت به می‌گساری دارد و در نتیجه به دریا می‌رود.

دریانوردان خجالت‌زده، اسمیتی را آزاد می‌کنند.

۳۸- پسرک رؤیایی (The Dreamy kid)

یک صحنه نمایشی تابناک و شکوهمند برای گروه‌های برومند، برنا و بالغ، شامل یک مرد و سه زن (سیاه) بیلس در تعقیب قاتلی هستند که می‌رود تا مادر در حال مرگ خود را ببیند، اما دستگیر می‌شود.

۳۹- سفر دور و دراز به وطن (The long voyage Home)

درامی طعنه‌آمیز و زیبا شامل شش مرد و سه زن است که گروهی از دریانوردان را در ساحل، در لنگرگاه نشان می‌دهد که دارند در آب شیرجه می‌روند. به اینان تازه پول پرداخته کرده‌اند. اولسان (Olson) با آنکه پول در جیب دارد، از نوشیدن مشروب، سر باز می‌زند. چراکه سالها نقشه کشیده است تا به وطن بازگردد، اما هرگان که پولی در جیب داشته، ولخرجی کرده است. روحی به دسیسه وادارش می‌کنند تا خمیری بنوشد، که آن را با مواد مخدر آمیخته‌اند. پولهایش را به سرقت می‌برند و او را در ساحل می‌گذارند و خود با کشتی دیگری به سفری دور و دراز می‌روند.

۴۰- پیش از ناشتایی (Before Breakfast)

درامی مونولوگ گونه برای یک زن هنرپیشه باتجربه که آخرین صحنه‌های یک کشمکش خانوادگی را به معرض تماشا می‌گذارد و خودکشی یک شوی را در خارج از صحنه به تماشاگران القا می‌کند.

یک زن، وقتی دارد صحنه‌های برای شوی خود آماده می‌کند (که از خارج انجام می‌گیرد) از کوشش و تقلائی خود، در صرفه‌جویی و امساک کردن گله و شکایت دارد.

شوی، که زمانی یک مرد مطلوب برای زن بوده است، آرام آرام رو به تباهی می‌رود و دیگر به درد هیچ چیز نمی‌خورد.

وقتی همسرش می‌گوید که همه‌چیز، در او نفرت‌انگیز و تلخ است در سکوت، آرامش پیدا می‌کند. اما لحظه‌ای بعد درمی‌یابیم که شوی از روی استیصال در اتاق دیگر گلوی خود را بریده است.

۴۱- در کجا صلیب ساخته شد (Where the cross is made)

یک نمایشنامه با معیارهای چالشی، ۶ مرد و یک زن، در این اثر نشان می‌دهد که چگونه یک ناخدای پیر کشتی که سالها پیش، مرتکب جنایتی شده است، به جست و جوی گنج می‌رود و در آخر سایه‌هایی از گذشته به سراغش می‌آیند تا او را آزار دهند و او دیوانه می‌شود.

۴۲- ایل (Ilc)

درامی هیجانی است که سریعاً داستانش را بر ضد دورنمای یک دریا، برملا می‌کند. ۵ مرد و یک زن.

ناخدا کینی (Keeney) که صیاد نهنگ در نیوانگلند است، احساس غرور می‌کند و از مهارتش در شکار نهنگ، به خود می‌بالد. در پایان دو سال دریانوردی خدمه و کارگران کشتی برای بار دوم جهت کار در کشتی ثبت‌نام می‌کنند اما همسر ناخدا از تنهایی و اضطراب، بریشان و گنج شده است و فقط «ایل» یا حاشی به انتها رسیده، که از اضطراب و پریشانی همسرش باخبر گشته است، تصمیم می‌گیرد به وطن بازگردد، اما پیوسته نهنگها در نظرش جلوه می‌کند و در نتیجه، عقیده‌اش را عوض می‌کند و زن از فشار روحی خرد می‌شود.

۴۰- بردگی (Servitude) در ۳ پرده

۴ مرد، ۲ زن و یک پسر و یک دختر یک نویسنده فرهیخته و موفق با روبه‌رو کردن همسر خود با زنی دیگر، به عمق و کیفیت عشق او نسبت به خود واقف می‌شود.